

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۹) لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ (۷۰) وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمَّوْا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمَّوْا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۷۱) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۷۲) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۷۳)

از این آیهی ۶۷ که آیهی خیلی مهمی در زمینه‌ی ولایت هست، فکر می‌کنم به سلامت در آمدیم و یک طرحی نو شاید در انداخته شد برای فهم آیهی ۶۷ که معلوم باشد به آیات پس و پیش خودش مرتبط است.

در انتهای آیهی ۶۸ «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» یکبار دیگر این نکته مورد دقت است آن چیزی که باعث تفرقه‌ی در دین می‌شود، قوانین نیست بلکه وجود آن شخصیتی است که به عنوان ولی قرار می‌گیرد. برای همین است که در آیهی ۶۴ «وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا» آنجا بحث این بود که «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ»، قرآن است که عده‌ی زیادی را به طغیان و کفر می‌کشاند، ولی در اینجا در آیهی ۶۸، با قرینه‌ای که در آیهی ۶۷ بود که «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» مشخص شد که آن جوهره‌ای که باعث طغیان و کفر می‌شود همان امر جوهره‌ی ولایت است، اصلاً آن است که باعث طغیان و کفر می‌شود، نه این که پذیرش قوانین یک پذیرش سختی است! چون که واقعاً به حیث قوانین بالأخره آدم هر چقدر نگاه می‌کند، می‌بیند امت وسط است؛ یعنی ما در شریعت‌مان و باید و نبایدهایمان همان امت وسط هستیم، نه آن چنان که در این غرب

کنونی این‌ها بی‌شریعت هستند، و نه شریعت‌های عجیب و غریبی که در شرق کنونی گاهی اوقات هست، بلکه یک چیز متعادل و متوازنی آدم به جهت شریعت دارد می‌بیند، البته یک مقداری هم بحث این است که می‌گویند سختی در آن است، ولی وقتی آدم نگاه می‌کند می‌بیند تمام قوانینی است که آخرش به درد خود این بشر می‌خورد؛ فرض بفرمایید مثلاً سر مسئله‌ی حجابش که یکی از چیزهایی است که مثلاً می‌گویند خیلی سخت است، اما ببینید زبان قرآن و روایات را که می‌گویند: «**لَا حُرْمَةَ لِنِسَاءِ أَهْلِ الدِّمَّةِ**»؛ نساء اهل ذمه حرمتی ندارند، می‌توانید موهای آن‌ها را نگاه کنید. یعنی به واسطه این‌که در ذمه قرار گرفته‌اند این‌قدر دیگر حرمت پیدا نکردند که موهایشان را نگاه نکنید. این زن مسلمان است که این‌قدر حرمت دارد که نمی‌شود موهایش را نگاه کنید. البته حرمت و احترامی برای اهل کتاب قائل شده‌اند که خون‌شان، آبروشان، عرضشان محفوظ است، ولی دیگر این‌قدر حرمت ندارند که دیگر حالا موهایشان را نگاه نکنید! در مورد زن مسلمان کار برعکس است، این‌طرفی است. این‌ها یک حرمتی دارند که کسی نگاه ندیده و دریده هیچ موقع به این‌ها نکند و از این‌هاست که آدم می‌فهمد که می‌گویند حجاب مصونیت است نه محدودیت. واقعاً حجاب یک طور مصونیت قرار است بیاورد و قس علی هذا احکام دیگر نمازش همین است، روزه‌اش همین است، بالأخره جمع‌بندی‌اش در قرآن این است که این خدایی که «**وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ**» (اعراف: ۱۵۷) آخرش یک چیزی خبیث بوده، گفتند که این کار را نکنید. خبیث است این کار، کار خبیث است. مثلاً دزدی نکنید، غیبت نکنید، این کار را نکنید، نگاه به نامحرم نکنید، این کارها خبیث است. این‌ها با طهارت نفس سازگار نیست. می‌گوید «**هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ**» (هود: ۷۸)؛ بر شما طاهرتر این‌طوری است، برای آن‌ها طاهرتر این‌طوری است. یک چیزهایی هم پاک است، حلال است، خودش پاک است، گفتند آقا این‌ها را انجام بدهید. می‌بینید که خود متن دین واقعاً چیزی ندارد که کسی بخواهد متن دین را نپذیرد، یا مثلاً متن دین یک مشکلی داشته باشد! واقعاً آدم هر چقدر نگاه می‌کند می‌بیند کجای متن دین یک مشکلی

دارد؟ منتهای مراتب بحث این جا پیش می آید وقتی که من یک هوای نفسی برای خودم دارم، این هوای نفس مقابل این دین عمل می کند، این دین وقتی مقابل هوی قرار می گیرد، شاخصی است که دیگر نمی گذارد که در این عرض عریض شما رفتار بکنید، دیگر این جا می گوید که باید صلح بکنیم، یا باید بجنگیم یا باید کوتاه یا بلند بیاییم، یا این کار را کنیم، یا آن کار را بکنیم، این می شود این شاخص که بحث هوی و هواپرستی در مقابل این است و دین، همواره هم این طوری بوده که هوی در مقابلش بوده.

غالباً شبهه معرفتی ریشه در فضاهای سیاسی دارد

ببینید آیات دارد از این بحثها ورود پیدا می کند در یک بحث معارفی توحیدی، لذا از این به بعد می خواهم این ریشه را بگویم که چرا آیات در بحثهای معرفتی و توحیدی می رود؟
اول یک نکته قابل دقت است که این را ان شاء الله باید راجع به آن بحث بکنیم و آن این است که بسیاری از بحثها و شبهاتی که انجام می شده به لحاظ معارفی در بستر یک فضاهای سیاسی بوده یعنی این طور نبوده که صرفاً یک شبهه اعتقادی برای خودش بوده باشد، و یک سؤال اعتقادی بوده که از این جهت یک بحث اعتقادی درست شده! نه!

مدل برخوردی که خود قرآن نشان می دهد که با شبهه اعتقادی به صورت یک شبهه اعتقادی برخورد نمی شود، گرچه جواب خیلی رسمی علمی هم به آن داده می شود. گفتمان قرآن، گفتمانی است که انگار دارد یک ایرادی به طرف می گیرد بابت یک فکر سیاسی اجتماعی است که می خواهد براساس آن عمل کند، و دارد پشتوانه های علمی آن قضیه را درست می کند. شما می بینید راجع به ملائکه و انشی خواندن ملائکه می بینید چه واکنشی قرآن نشان می دهد. واکنش عجیب است! حالا می خواهند بگویند مثلاً ملائکه دختر بودند حالا چه مشکلی است؟! می بینید با یک طمطراقی قرآن وارد می شود برای این که بگوید ملائکه دختر نبودند و شما دارید اشتباه می کنید، یا این که خدا ثالث ثلاثه است، یا مسیح فلان است، شبهاتی است که به جهاتی شبهات

اعتقادی است و حرفی هم نیست که به عنوان یک شبهه‌ی اعتقادی آن را جدا کرد، ولی باید به این نکته توجه کرد که این شبهه‌ی اعتقادی چرا در زمینه‌ی این بحث دارد طرح می‌شود؟! و نکند که آدمی این‌طور است – که واقعاً هم هست – که می‌خواهد یک امر اجتماعی خودش را توجیه کند و لذا دست به پشتوانه‌های اعتقادی آن می‌زند! یعنی می‌رود کار را از آن‌جا درست می‌کند، آن‌جا پشتوانه‌های اعتقادی‌اش را می‌چیند و بعد جلو می‌آید.

هرگونه ولایتی اگر توحیدی نباشد، در اسلام اصلاً وجود ندارد

ببینید امر ولایت که در این آیات دارد به عنوان بستر اقامه‌ی دین بحث می‌شود، همان‌جا مایه‌ی اصلی توحید است، هیچ چیز جدیدی نیست. این باید جا بیفتد. ما قرار نیست که ولایت کسی را قبول بکنیم در خلاف مسیر توحید! توحید اصل بی‌بدیلی است که به هیچ وجه نمی‌شود از آن کوتاه آمد. اگر کسی ولایت را یک‌طور تعریف بکند، از ولایت انبیاء تا ولایت ائمه، تا ولایت فقیه، تا ولایت حتی مثلاً پدر و مادر، تا ولایت شوهر بر زن یعنی هر کسی هر ولایتی از این مدل‌ها، از اقسام ولایت را، یک‌طور تعریف بکند که این آخرش توحیدی نباشد، این تعبیر یک تعبیر توحیدی از آب در نیاید، این ولایت، ولایت بی‌خودی است. ما چنین ولایتی اصلاً نداریم. لذا در این مسیر ولایت که همین مسیر توحید است، و خودش شعباتی از توحید است؛ یعنی وقتی خدا می‌خواهد حاکمیت در این عالم بکند، دارد از این مسیر انسانی‌اش حاکمیت می‌کند، چیزی که در مقابل تمام این مسیر می‌ایستد هوی است.

محوریت یا با هوی است یا با خدا

حکومت بر مدار هوی و حکومت بر مدار خدا

این باید معلوم بشود که محوریت شخص من، یا محوریت خدا؟! به قول قرآن «أَفَرَأَيْتَ مَنْ

اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (جائیه: ۲۳)؛ مادامی که کسی به سرکوبی خودش دست پیدا نکند، در مقابل هر چه

که راجع به خدا هست، می‌ایستد. در مقابل ولی خدا هم می‌ایستد، لذا اصل آن این هواپرستی

است. آیا شما این اله را، آن کسی را که دستور می‌دهد، برنامه می‌دهد، کار می‌دهد، مدیریت می‌کند، همه‌ی این‌ها را، خدا می‌دانی یا نه؟! این را نمی‌دانی، پس یک چیز دیگر را اله می‌دانی، خودت را اله می‌دانی؟! اگر کسی هوای خودش را حاکم بکند این می‌شود همان بحث مفصل طاغوت که آن‌جا دیگر محور ولی الله نیست، آن موقع محور خودم هستیم، و آن‌جا حکومت می‌شود **حکومت دموکراتیک**، آن‌جا حکومت **حکومت دیکتاتوری** می‌شود؛ یعنی حکومت‌ها دیگر از این سنخ می‌شود. سنخی می‌شود که من خودم دارم آدم‌هایی را بر خودم مسلط می‌کنم، با چه؟ با معیار هوی؛ یعنی من می‌خواهم که چه آدم‌هایی مسلط بشوند به ما و چه بگویند، اگر هم من نپسندیدم رأیم را دور بعد عوض می‌کنم، به کسی رأی می‌دهم که آن‌کس‌ها مطابق با هوای جمعی ما قرار بگیرند! در صورتی که رأی دادن در یک **نظام ولایی**، این‌گونه نیست، رأی دادنش این است که من دارم تعیین می‌کنم از میان آن‌هایی که این جایگاه را به جهت ولایی خدا برایشان تعیین کرده، من تعیین می‌کنم که کدام یک از این‌ها در این جایگاه قرار بگیرند، همین!

در نظام ولایی تعیین حاکمیت خدا بر بشر در نظام‌های بشری تعیین حاکمیت هوی بر بشر

لذا رأی دادن این‌جا؛ یعنی تعیین آن نفری که بشود کانالی برای اعمال ولایت الله. رأی دادن در یک نظام سیاسی دیگری تبدیل می‌شود به این‌که من می‌خواهم اهواء خودم را بر خودم حاکم کنم. می‌شود «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»؛ لذا هر جا هم با هوای جمعی ما مصادف در نیامد آن‌را کنار می‌گذاریم در آن، ولی این‌جا نه! این‌جا این‌طور نیست. این‌جا این هواپرستی است در مقابل خداپرستی.

این آیه‌ی ۶۹ را مفصل بحث کردیم. فقط یک نکته دارد که این صابئون چه کسانی هستند؟ این‌ها پیروان حضرت یحیی، یا پیروان حضرت نوح هستند. راجع به این‌ها بحث‌هایی شده است که مفصل است، خیلی هم شاید بحث کردنش موردی نداشته باشد، فقط یک نکته‌ی دیگری که این‌جا

بوده تغییر علامت اعرابش است. اعرابش از حالت نصبی تبدیل می‌شود به حالت رفعی، می‌بینید که «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ» که علی‌القاعده این اسم **إِنَّ** باید باشد و حال آن که نیست! جاهای دیگر قرآن این «صابئین» است. در سوره‌ی بقره صابئین است، سوره‌ی حج هم صابئین است. ولی در این جا صابئون است! یعنی یک طور مثل این که خواستند **Bold** بکنند. حالا این صابئیان چه ویژگی‌ای دارد که قرآن خواسته این‌ها را **Bold** کند؟ این را اطلاع ندارم؛ یعنی گشتم، ولی ظاهراً کسی اطلاع ندارد! حالا چه ویژگی خاصی بوده، خواسته این صابئون با تغییر علامت اعراب خیلی خاص بشود، نمی‌دانم!

(سؤال) ببینید آن چیزی که در سوره‌ی حج هست، یک مجوس هم بعدش دارد که آن مجوس هم اعرابش نصبی هست. از این جهت قرینه اقتضاء می‌کند که این اعراب محلی این هم نصبی باشند نه رفعی! چون که اعراب نصاری مثل موسی و عیسی معلوم نیست که بالأخره این‌ها نصبی است یا رفعی است یا جری است؟ ولی در سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۷، ص ۳۳۴ را که نگاه بکنید آن جا «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ» با آن اعراب «وَالْمَجُوسَ».

این آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی حج، یکی از مستندات فتوای حضرت آقا برای این است که مجوس، زرتشتی و این‌ها موحد هستند. آیه را نگاه کنید «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا»؛ یعنی این‌ها را جزء مشرکین محسوب نمی‌کنند، این‌ها را جزء ادیان الهی محسوب می‌کنند و این‌ها جزء اهل کتاب هستند. پیامبر الهی داشته‌اند. لذا به این قرینه نصاری را باید گفت اعرابش نصبی است، ولی صابئین به صورت خاص این جا نصبی است ولی آن جا حالت رفعی دارد. چرایش را نمی‌دانیم و کسی را هم ندیده‌ام چیز خاصی در این زمینه بگوید. حالا جزء مجموعه چیزهایی است که نمی‌دانیم.

(سؤال) اشتباه نیست! ببینید قرآن خودش مصدر عربی است. ما قرآن را با عربی مقایسه نمی‌کنیم، عربی را با قرآن مقایسه می‌کنیم! سر «لَا تُلْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره: ۱۹۵) این جا

یک بحثی ادبا می‌کنند که ما اصلاً وزن تَفَعَّلَه نداریم! بعد فخر رازی یک چیز خوبی می‌گوید، می‌گوید آقا بالأخره شما به قرآن ایمان آورده‌اید یا نیاوردید؟ اگر ایمان آورده‌اید به معجزه‌ی قرآن، شما بگویید وزن تَفَعَّلَه داریم برای این که «**لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**» داریم، نه این که این را بردار با اقوال نحویون فلان مقایسه بکن بگو داریم یا نداریم! بلکه خودش این را مصدر بگیر، و بگو که ما وزن تَفَعَّلَه داریم زیرا در قرآن هست و لذا اولاً قرآن خودش مصدر عربی است در ضمن این که توجیه که توجیه نحوی هم دارد؛ یعنی جمله جدا شده، و این اسم **إِنَّ** نیست و مشکلی هم نیست مگر همه‌اش این‌ها که عطف می‌شود باید به آن عطف بشود؟! می‌تواند به اول جمله عطف بشود. لذا چیز خاص مشکل‌داری نیست منتهای مراتب توجیه‌اش چیست؟ حالا توجیه‌اش را هم نمی‌دانیم چیست! حالا اگر کسی توجیهی به نظرش رسید بگوید که با این که صابئین این وسط این‌ها خیلی عناصر مفعولی هستند در قرآن، چطوری خدا خواسته این‌ها را یک مقداری های‌لایت بکند؟ نمی‌دانم چرا!

(سؤال) به پیروان حضرت یحیی و به پیروان حضرت نوح هم صابئین می‌گویند. ببینید یک تشابه خیلی خاصی بین حضرت یحیی و حضرت عیسی است. می‌دانید که جریان تولد حضرت یحیی هم چطوری بوده؟ همین اول سوره‌ی مبارکه‌ی مریم دارد «**كَهَيِّص، ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِیَّا**»، این «**كَهَيِّص**» نمی‌دانم در زیارتنامه‌ها چقدر دیده‌اید؟ مثلاً شما مدام ندارید «**المر**» مثلاً، اصلاً این چیزها ندارید، ولی در زیارتنامه‌ها خیلی این «**كَهَيِّص**» را دارید؛ مثلاً «یا که‌هیص!» یعنی کاملاً مشخص است که حالت ذکر است. در روایت آمده که به همه انبیاء ماجرای کربلا را می‌گفتند، این را به صورت کد به حضرت زکریا می‌گویند که «**كَهَيِّص**». بعد اسماء خمسه‌ی طیبه را که برای او می‌خوانند، به خدا می‌گویند که این پنجمی‌اش من خیلی یک طوری می‌شوم وقتی این را می‌خوانم! حسین را می‌گویم یک طوری می‌شود، این جریان چیست؟ بعد به او می‌گویند «**كَهَيِّص**» یعنی یک طوری abbreviation (مخفف) است که کاف آن کربلاست، هاء آن هلاکت و

شهادت است، یای آن یزید است، عین آن عطش است، صاد آن هم صبر است و بعد می‌گویند داستان را تعریف می‌کنند که پسر آخرین پیامبر خدا را در کربلا با حالت عطش شهید می‌کنند و این‌ها صبر می‌کنند. می‌گویند که حضرت زکریا در راه روی خودش می‌بندد و چند روز فقط گریه می‌کند. بعد این که می‌شود ذکر او «**كَهَيْعَص، ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا**» این چیزی بود که به زکریا یاد می‌دهند و او مدام با همین ذکر از خدا می‌خواهد که خدایا یک بچه‌ای به من بده که من هم در غم پیامبر آخرالزمان یک مشارکتی بکنم که خدا حضرت یحیی را به حضرت زکریا می‌دهد و حضرت یحیی هم می‌داند که به یک شیوه‌ی خیلی وحشیانه‌ای کشته می‌شود، لای درخت می‌گذارند و اره می‌کنند و... که در غم حضرت حسین بتواند او هم شراکتی بکند.

خیلی وقت‌ها در اصحاب ائمه و اصحاب خود امام حسین و این‌ها هم بوده که مثلاً این عابس بن شیب شاکری، عابس معروف وقتی کار در کربلا سخت می‌شود به رفیقش شوذب می‌گوید: تو اول برو...، حالا آخر این‌جا که دیگر راه فرار ندارد، همه‌مان آخر کار هستیم. این‌ها هم رفیق فابریک همدیگر بودند. بعد برمی‌گردد به او می‌گوید: نه! این مرد را نگاه کن. امام حسین خیلی شکسته شده بود و پیر شده بود به آن شمشیر را تکیه زده بوده. می‌گوید: این مرد را نگاه کن، بین چقدر مصیبت سر دلش دارد وارد می‌شود! ما با کسی نیامده‌ایم، ما با زن و بچه نیامده‌ایم، خودمان بلند شدیم آمدیم، می‌خواهم تو که رفیق هستی بروی و من غصه‌ی رفتن تو را بخورم و یک کمی در این درد با این مرد حداقل شریک بشوم که دارد افراش و اصحابش و یارانش را دارد از دست می‌دهد! من هم یک کم در این درد شراکت کنم. این چیزها بوده، ولی در بعضی از کتاب‌ها خیلی توجیه سخیفی برای حضرت عباس هست که برادرهایش را فرستاده برای این‌که ارث برادرها از طریق حضرت عباس به فرزندان خودش برسد! نگاه کنید توجیه را این وسط جنگ! این متأسفانه در یک کتاب معتبر شیعی هم آمده!

این توجیه خیلی توجیه عجیبی است که مثلاً حضرت عباس آن وسط حالا فکر تقسیم ارث و میراث و فلان و از این چیزها کرده! اگر می‌بینید حضرت عباس برادرهایش را جلوتر از خودش دارد می‌فرستد و خودش جلوتر از برادرهایش نمی‌رود، این همان است که می‌خواهد در این لحظات آخر هم در این غصه‌ها بتواند مشارکت بکند. حضرت یحیی هم یک چنین ویژگی‌ای دارد که خیلی شبیه به جریان امام حسین است خیلی از ویژگی‌هایش هم شبیه به خود حضرت عیسی است، در بحث ازدواج نکردنش و خیلی از چیزهای دیگر هم شبیه به حضرت عیسی است.

اگر صابئین به معنای پیروان حضرت نوح باشد، نوح به دلیل این که خیلی جایگاه در قرآن دارد، به دلیل این که اولین شریعت با حضرت نوح آمده، پیامبرهای قبلی بی‌شریعت بودند؛ یعنی با همین توصیه‌های اخلاقی انجام رسالت می‌شده. نوح با چهار، پنج فاصله که با حضرت آدم داشته (نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن شیث بن آدم)، اولین شریعت با نوح می‌آید. برای همین است که شما سلام‌های قرآن را می‌بینید بعد از این که سلام به همه‌ی انبیاء، سلام علی آل ابراهیم، سلام علی موسی و هارون، این‌ها سلام می‌دهد، ولی وقتی سلام به نوح که می‌شود، می‌شود سلام علی نوح فی العالمین؛ در دو جهان، در همه‌ی عوالم سلام بر نوح. نوح خیلی جایگاه دارد.

این که شریعت با حضرت نوح می‌آید، این هم یک نکته‌ای است. حالا گاهی اوقات صابئین را پیروان نوح می‌دانند و گاهی اوقات هم پیروان یحیی. مهم این است که در این آیه بحث عمل صالح است و این «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» یک بحث بلندبالایی راجع به این داستان شده.

تأکید بر وفای به عقد عمدتاً در مورد ولایت است

(۷۰): لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ *

نکته‌ای دارد این آیه که اگر یادتان باشد ما اول این سوره گفتیم این «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» درست است که جمع مُحَلَّى به الف لام است و همه عقود فقهی را هم می‌گیرد، ولی «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، لبه‌ی

اصلیش امر ولایت را می‌گیرد که در این سوره مدام دارد به آن تأکید می‌شود که «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»؛
به این عقد وفا بکنید!

«لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا»؛ ما رسل را فرستادیم. در مقابل رسل و این جریان توحیدی رسل کلاً چه چیزی عَلم می‌شد؟ این هوی عَلم می‌شد. که چه؟ «كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ»؛ هر موقع برایشان رسولی «جاءَهُمْ...» یعنی می‌آورد، چه برایشان می‌آورد؟ «ما لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ»؛ یک چیزی برایشان بیاورد که این‌ها، انفس این‌ها، جان‌های این‌ها هوای این را ندارند. این‌ها برای خودشان یک هوای نفس دارند، رسل هم برای خودشان این هوای الهی‌ای است که دارند می‌آورند. این‌ها هوایشان به این هوا نمی‌خورد. «فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ»؛ گروهی را تکذیب می‌کردند، و گروهی را هم می‌کشتند.

پس می‌بینید ریشه‌ی بحث، هواپرستی است. در بحث انفاق که جلسه‌ی گذشته کردیم، که بیشتر انفاق‌های قرآن راجع به انفاق و هزینه‌ی نظام اسلامی است، قرض الحسنه‌ی به نظام است. این‌ها چیزهایی است که در آیات سوره‌ی نساء و این‌ها، اگر بوده باشید این‌ها را مفصل نشان دادیم که قرض الحسنه را در سور مختلف مثل حدید، جمعه و منافقون نگاه بکنید، سور جزء ۲۸ را نگاه بکنید، انفاق هزینه‌ی نظام را پرداخت کردن است. بعد این بحث مطرح شد که قرآن گاهی اوقات این بحث ذوی القربی را در این بحث انفاق مطرح می‌کند که اولویت ذوی القربی است. این هم حرف درستی است! منتهای مراتب به این نکته باید توجه بکنید. - که هم آن سؤال را جواب بدهیم هم بحث این هوا و این‌ها را یک نکته بگوییم - سوره مبارکه نور را بیاورید.

سوره مبارکه نور سوره‌ی خیلی عجیبی است! این سوره نوع آیاتی که دارد می‌بینید به شدت از بحث‌های اجتماعی شما را پرت می‌کند به بحث‌هایی شبیه بحث‌های خانوادگی، بعد از بحث‌های خانوادگی پرت می‌کند در بحث‌های اجتماعی! یعنی واقعاً یک چنین حسّی در سوره‌ی مبارکه‌ی نور به شما دست می‌دهد. من این قسمت‌هایش را می‌خواهم برای شما بخوانم تا معلوم بشود که

در خود بحث خانواده هم، آن اصل نظام ولایی و توحیدی مطرح هست؛ یعنی خانواده به عنوان اولین رکن است که آن ولایت اصلی در محل خانواده دارد تمرین می‌شود. شما بیابید از این آیاتش نگاه بکنید. (۵۶: ۳۳) آیه‌ی ۴۸، ص ۳۵۶ را ببینید. اولاً دارد که این کفار و مشرکین و این منافقین آدم‌هایی هستند که «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»؛ این‌ها مؤمن نیستند واقعاً. این‌ها مدام می‌گویند ما به رسول ایمان آوردیم، بعدش می‌گذارند فرار می‌کنند. «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ»؛ وقتی که دعوت می‌شوند به خدا و رسول برای این‌که این‌جا حکمیت خدا و رسول است، و حکمیت خدا و رسول عملاً حکمیت خود شخص رسول است؛ چون خدا که نمی‌آید پایین حکمیت کند! این حکمیت شخص رسول است. وقتی که دعوت می‌شوند می‌بینی که یک عده این‌جا «إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ» و «وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُدْعِينَ»؛ اگر حق به نفعش باشد.... ببینید همین هوی، همین هوا هست. ببینید بعضی‌ها خیلی راحت می‌گویند که نه آقا! آن‌جا در بحث ولایت ائمه، و ولایت رسول عصمت است و نمی‌توانیم اعتراض کنیم، ولی در یک ولیّ دیگر مثل ولی فقیه که عصمت ندارد، این‌جا ما می‌توانیم اعتراض کنیم، می‌توانیم قیامت به پا کنیم چون که عصمت نیست! در حالی که این‌قدر فاصله وجود ندارد و بحث هوی برای خودش یک مطلب جدایی است. مگر کسانی که در مقابل رسول می‌ایستادند، نمی‌دانستند این معصوم است؟! هواپرستی برای خودش یک چیز دیگری است! شما می‌روی در محکمه‌ی قضایی قضاوت می‌کنند یک قضاوت درست، این قضاوت درست به نفع شما نیست، هوای شما آن‌جا نمی‌پذیرد! ایمان برای همین است که کسی که واقعاً بتواند رفع هوی کرده باشد، این‌جا است که به ایمان رسیده است و گرنه حتی رسول می‌آمده یک کاری بکند، تمام این‌ها جبهه‌گیری در مقابل رسول بوده است؛ یعنی هوی در مقابل رسول می‌ایستد.

من گاهی اوقات به دوستان عرض می‌کنم ماها صابون امام زمان را هنوز به جامه‌مان نخورده. چون نخورده مشکلی نیست! کلاً امام زمان خوب است! امام زمان کجایی؟ نمی‌دانم باز این جمعه شاید این جمعه بیاید شاید و... چون که تا حالا امام زمان که برای ما مشکلی به وجود نیاورده! تقاضای خیلی خاص و ویژه‌ای هم که از ما نکرده که ما بخواهیم هزینه‌هایش را بپردازیم، لذا اصلاً ارادت به امام زمان الان چیز بی‌هزینه‌ای است، لذا مشکلی هم نیست. همین امام زمان اگر بیاید شروع کند، و حاکمیت را بگیرد، شروع می‌کند به دستور دادن، شما برو آن‌جا! شما این کار را بکن! شما این کار را بکن! آن‌جا با هوای من سازگار نیست! من برای خودم یک برنامه‌ی دیگری دارم!

ببینید باید نزدیک بشوید به حرف اصلی توحید و موحد بودن. چقدر می‌تواند زیبا باشد که کسی رفته رفته موحد شده باشد و لااقل در مسیر توحید قدم برداشته باشد. کسی که هیچ رئیسی ندارد، رئیسیش فقط یک نفر است. شرکای متشاکس ندارد، شرکای ناسازگار ندارد. «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ» (زمر: ۲۹)؛ در بست در اختیار یک نفر باشد، هرچه او بگوید، او می‌گوید این کار را بکن! می‌گوید این کار را می‌کنم، می‌گوید یک کار دیگر بکن! یک کار دیگر می‌کند. می‌گویند یک قبله را عوض کن! قبله را عوض می‌کند. ببینید حتی هواپرستی در مقابل تعویض قبله قرار می‌گیرد. ببینید چه جنجالی ایجاد شد سر تغییر قبله! شما آیات بقره را ببینید، از آیه‌ی ۱۰۶ آن دنبال بکنید بیایید جلو، بیایید تا آیات ۱۷۰، ۱۸۰ آن، (۳۱: ۳۸) می‌بینید راجع به تغییر قبله است. چرا؟ به خاطر این که به آن‌ها می‌گفتند تا حالا این طرفی نماز می‌خواندی حالا این طرفی نماز بخوان! ببینید چه جنجالی می‌شود! وقتی دین‌داری طرف هم با یک نوع هوی همراه است این‌طور می‌شود! بعد خدا می‌گوید: «أَيُّسَ الْبِرِّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»؛ این که بری نیست شما حالا رویت را بکنی این طرفی، هر موقع ما هر طرفی گفتیم رویت را آن طرف بکن!

عرض کردم که جریان امام رضا را ببینید چه جنجالی می‌شود! وقتی کسی که ولیّ را تشخیص داده، ولیّ را می‌شناسد، ولی بابت حرکت امام رضا که پدر زندان کشیده‌اش در زمان شاه، امام موسی بن جعفر است و پسر حالا رفته ولایت‌عهدی قبول کرده. می‌بینید چه بساطی در تاریخ شیعه شد برای این که چرا این کار را کرده؟! این مال کسی است که نرفته که موحد بشود، برای همین امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌گوید «لَوْ ضَرَبْتُ حَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَّاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي» (حکمت ۴۵)؛ من اگر بینی مؤمن را با این شمشیرم بزنم که از من بدش بیاید بدش نمی‌آید، اگر دنیا را، بجمانها بدهم به منافق از این پیراهن من خوشش بیاید خوشش نمی‌آید! این از هوای خودش خوشش می‌آید از من خوشش نمی‌آید.

«وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ» (نور: ۴۹) باید این هوا را خراب و داغون کرد در مقابل خدا؛ اصلاً این مسیر اسلام را که می‌گویند الاسلام هو التسليم؛ یعنی نگو! شما نظرتان این است حالا حرف من هم این است الآن! این‌طور نگو. هرچه گفتند همان را بگو و همان را عمل بکن! همان باشد. گفتند که شما ریش بگذار! بگذار دیگر. این چه چیزی است؟ چه جنگی است که داری می‌کنی؟! گفتند طلا برای مرد حرام، خوب این را در آور! آیا کسی این قدر با دین نمی‌تواند پیش بیاید؟! یعنی وقتی طرف دارد با این دین و با خدا و بینات و این‌ها می‌جنگد، خوب این چطور می‌خواهد وقتی که امام آمد و امام زمان آمد و یک امری کرد، او در مقابل هوای خودش می‌تواند آن‌جا کاری بکند؟! او که از ریش خودش نمی‌تواند بگذرد. من عرض کردم که آن جریان مسلم بن عوسجه را خدمت‌تان که وقتی حبیب بن مظاهر او را در کوچه دید، گفت: کجا می‌روی؟ گفت: می‌روم نظافت کنم. گفت: حسین در کربلا است، تو می‌روی نظافت کنی! که از همان جا راهشان را کج کردند رفتند کربلا. یعنی در مقابل این مسیر تو به نظافت، به این که بوی گندمی دهی یا

نمی‌دهی به این‌که این‌طور هستی یا نیستی، این تعلقات هم بی‌خود است، تعلق به نظافت هم بی‌خود است.

لذا در مقابل دستورات گفتند تسلیم، در مقابل حکم خدا تسلیم، در مقابل حکم پیغمبر تسلیم. این را همین‌جا نگه دارید، آن آیه ۶۵ سوره‌ی نساء را بیاورید که می‌گوید:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا *

«فَلَا وَرَبِّكَ»؛ قسم به پروردگار تو، «لَا يُؤْمِنُونَ»؛ ایمان نمی‌آورند. این ایمان نیست «حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»؛ اولاً در مشاجراتشان پای توی پیغمبر را باید وسط بکشند، برای چه جای دیگر می‌روند؟! بالأخره حکم این‌جا باید حکم الله باشد. شخص پیغمبر این‌جا در مورد مشاجرات باید حکم می‌کند تا بشود در آن مسیر توحیدی، تا بشود ایمان. بعدش هم «ثُمَّ لَا يَجِدُوا» چرا این را می‌گوید؟ آخر این‌که دیگر لازم نیست! فو‌قش می‌گویند آقا تسلیم بشوید. چرا تا این حدش که «ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ»؛ در دلش هیچ‌گونه تنگی هم از این قضاوتی که تو کردی، احساس نکند، سینه‌اش تنگ نشود و‌گرنه به خدا قسم این آدم ایمان نیاورده است!

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ یعنی تسلیم بشود تسلیم محض در مقابل حکم پیغمبر، در مقابل حکم الله تسلیم محض. این یک چیزهای متوقعی است که می‌خواهند که این باید است و طرف فقط نمی‌تواند به جهت ظاهری خودش را کنترل کند بلکه باید به جهت باطنی هم برود خودش را کنترل کند که در مقابل حکم الله نایستد.

من تعجب می‌کنم از بعضی‌ها که مدام دارد گیر می‌دهند که چرا به ما گفتند این ریش را فلان؟ این ریش را نمی‌شود...؟ بابا یک ریش گفتند بگذار دیگر! چرا به پر و پای احکام می‌پیچی؟

که مدام این طوریش حلال است! آن طورش حلال است! یعنی تو از ریش خودت نمی توانی بگذری، از قیافه‌ی صورت خودت نمی توانی بگذری، گرچه اصلاً واقعاً آدم با ریش خیلی بهتر است تا آدم بی ریش! موهایی که خدا در صورت آدم انجام داده، به عنوان موهای زائد بدن که نیست! این قشنگ مشخص است که خدا باید یک تدبیری کرده باشد که مرد را این طور آفریده! بعضی که خیلی ریش تراشی دارند، خیلی به عنوان وجهه‌های مردانگی ریش را قبول ندارند، در صورتی که خودش در صورت مرد به نوعی باعث اقتدار است.

حالا کاری به این نداریم، بحث ریش نیست بحث این است که طرف کوچکترین چیزها را دارد گیر می دهد که حالا چرا این طور، چرا آن طور نه؟ سر این چیزهایش مشکل دارد حالا به حکم ولی خدا که به او مثلاً بگوید الآن برو جنگ برو؟! او که الآن سر ریش مشکل دارد می خواهد برود جنگ؟ یعنی برود کل زن و بچه و مال و جاننش را همه را بگذارد بابت دین؟ البته که نمی شود.

می گوید تابستان است گرم است، زمستان است سرد است، میوه‌ها دارد در می آید و بعد شیطنتی که شیطان با انسان می کند که خودش نمی فهمد که وقتی می خواهد یک کاری را نکند توجیهاتی که دارد می کند، خیلی وقتها در قالب توجیه منطقی است! انسان که با خودش که نمی جنگد خیلی وقتها! یعنی فکر بکند من که قطعاً دارم کار اشتباهی می کنم ولی می کنم. کسی این کار را نمی کند. نفس مسوله اصلاً کارش همین است که برای آدم یک طوری تسویل بکند و تزیین بدهد که آدم آن کار را خیلی راحت انجام بدهد. اگر مثلاً یک صحنه‌ی بدی می خواهد ببیند می گوید: ما باید در جامعه باشیم بفهمیم مثلاً در جامعه چه خبر است! بالأخره باید یک توجیهی داشته باشد این صحنه بد را می خواهد نگاه بکند، یا مثلاً یک نفر در خیابان به ما تگه بیندازد که گاهی اوقات می اندازند. البته خیلی‌ها احترام می گذارند. خیلی‌ها هم تکه می اندازند که بعضی تکه‌هایشان هم خنده‌دار است. اگر من بخواهم با این برخورد بکنم می گویم: این جا احترام اسلام از

بین رفته، من باید این جا فلان بکنم! یعنی هر وقتی که انسان اگر بخواهد یک تخلفی بکند برای آن تخلف خودش توجیه دارد.

خلاصه «أ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ» (نور: ۵۰)؛ آیا این‌ها در قلبشان مرض است که این بحث «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» که این جا هست، قرینه‌هایی هست برای خود سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب که غیر این بحث مرض اخلاقی که می‌گوید «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» (احزاب: ۳۲)؛ شما قول خاضع نکنید که یک عده با دل مریض به شما طمع نکنند، آن جا بحث‌های سیاسی فوق‌العاده‌ای هست که بماند، بحث «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» نیست. آن یک سطحی از برداشت آیه است. سطح عمیقی از آن وجود دارد که قرینه‌اش اتفاقاً در سوره‌ی احزاب هم پُر است که نشان می‌دهد که این‌ها چه نوع ارتباطاتی با همسران پیغمبر می‌خواستند پیدا بکنند؟! «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» آن مرض چه مرضی است، آیا صرفاً یک مرض اخلاقی است یا نه؟! و آن خضوع در قول آیا صرفاً به معنای این است که مثلاً پای تلفن با ادا جواب می‌دهند؟ یا چیزهای دیگر هم هست؟ که گاهی اوقات آدم می‌بیند مثلاً طرف برمی‌دارد تا می‌فهمد مثلاً پشت خط جنس مخالف است با ادا حرف می‌زند. خوب شما همان‌طور که سلام کردی، خوب همان‌طور ادامه بده!

ادامه سوره نور آیه ۵۰: «أَمْ ارْتَابُوا؟» یا شک دارند، «أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ»، یا این که می‌ترسند که خدا و رسول بر آن‌ها ظلم بکنند، «بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ اصلاً این‌ها نیست، این‌ها ظالم هستند. حالا قول مؤمن چیست؟ «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (نور: ۵۱)؛ تمام شد و رفت همین است. دیگر مدام پا به پا نمی‌کند. حکم خداست پس سمعنا و اطعنا.

شما نگاه کنید این اصلاً حالت منتظره‌ای را برای خودش در نظر نمی‌گیرد! به محض این که مطلع بشود که این حکم الله است؛ یعنی جدی بشود، و معلوم بشود که این حکم الله است، مثلاً

معلوم بشود که این پوشیه زدن جزء حکم الله است، (یک چیزی دارم می‌گویم که یک کم هزینه پیدا بکند)، می‌گوید: «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» اگر این برایش معلوم بشود که این حکم الله است، می‌گوید «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»! هیچ حالت منتظره‌ای نیست. (البته این حکم الله نیست بالادله الاربعه) ولی این که یک چیزی را بفهمد حکم الله است می‌گوید: «سمعنا و اطعنا» هیچ حالت منتظره‌ای ندارد.

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ»؛ کسی که اطاعت از خدا و رسول بکند و از خدا بترسد «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» تا آیه‌ی ۵۴ که دارد: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» ببینید این‌ها همان چیز هست که شما بیاپید اطاعت خدا و رسول بکنید، بیاپید حرف رسول را بپذیرید، محوریت رسول را بپذیرید تا برسید به چه جامعه‌ای؟ آن موقع شما به جامعه‌ی ولایی می‌رسید. «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ»؛ اگر روبگردانند «فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ»؛ آن وظیفه‌ی خودش را دارد انجام می‌دهد، به گردن خودشان هست «وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ»؛ آن چیزی که وظیفه‌ی شماست، گردن خودتان هست، «وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ».

این مسیر رسیدن به این جامعه‌ی ولایی است. اگر شما «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» این‌ها بشود، این اتفاق می‌افتد. چه اتفاقی؟

حالا ببینید آیه‌ی ۵۵ را که این آیه صرفاً مربوط به حضرت مهدی (سلام الله علیه) نیست. اگر روایات ذیل این داریم، روایات بیان مصداق اتم می‌کند. مثل این روایاتی که داریم هر جا در قرآن دیدید «وَالَّذِينَ آمَنُوا»؛ یعنی حضرت علی، اما آیا این آیه یعنی حضرت علی؟ نه! معنی‌اش حضرت علی نیست، بلکه مصداق اتم‌اش حضرت علی است.

خلافت در زمین سنت جاریه‌ی خدایی است

(۵۵:۰۶) یکی از کارهای تفسیری اهل بیت بیان مصداق اتم است. شاهد آن در خود آیه است یعنی شما در اطاعت و محوریت رسول می‌رسید به آن جامعه‌ی ولایی که چیست؟ «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ»؛ این‌ها فعل‌های مضارع است یعنی این به عنوان

سنت‌های جاریه است. «لَيْسَتْ خَلْفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ آن‌ها را در زمین خلیفه می‌کند اگر حول این محور جمع بشوند، شاهد آن باز دوباره این است که «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛ همان‌طور که راجع به قبلی‌ها هم این کار را کرد. اگر بگویید آیه مربوط به حضرت مهدی (سلام الله علیه) و همین است، خوب این اتفاق که هنوز نیفتاده! دیگر نمی‌شود گفت که «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛ کما این‌که قبلاً هم همین کار را کرد، پس دارد خدا به عنوان وعده این را می‌گوید.

«وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» و آن‌ها را تمکن می‌دهد به صورت یک سنت جاریه، بر چه؟ بر آن دین مرتضی. که آن دین مرتضی چه دینی است؟ «وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» است. آن‌جایی که «رَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ» است که آن امر ولایت است. در حقیقت این‌ها را تمکن می‌دهد که بر این دین زندگی بکنند و آن موقع هست که تمام خوف‌ها با این شیوه به امنیت تبدیل می‌شود. این امنیت مطلق را در این حکومت ولایی می‌شود تجربه کرد، البته اگر همه آن جامعه به صورت ولایی عمل بکنند. (۵۵: ۵۶)

«وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»؛ آن موقع باز به صورت یک سنت جاری این‌طور می‌شود که بعد از خوف به امنیت می‌رسند. این همان عبارت «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (نساء: ۷۶) است که آن‌جا عرض کردیم که کید شیطان که این همه قوی است و این همه روایات کید او را قوی معرفی می‌کنند، در مسئله ولایت کید شیطان ضعیف است! به خاطر این‌که شما بگویید ببینم در یک مسئله اجتماعی، در یک دعوی اجتماعی به شرط وجود ولایت و فصل الخطاب بودن ولایت چه مسئله لاینحلی باقی می‌ماند؟ یعنی کلاً چطور می‌شود شیطان آن‌جا کید بزند؟ شما یک برج میلاد دارید، در این برج میلاد یک نگاه در شهر می‌کنید ببینید برج میلاد کجاست، و به آن سمت حرکت می‌کنید. مگر برج میلاد گم می‌شود؟ اگر گم بشود، معلوم است شما خیلی دور شدید! ولی وقتی که این مسئله اقامه شده باشد، اگر حاکمیت او و فصل الخطاب بودن رسول و ولی خدا او مورد پذیرش قرار بگیرد، در فضای اجتماعی کشور کدام مسئله می‌ماند که لاینحل باقی بماند و

کدام مسئله تبدیل به فتنه می‌شود؟ فتنه وقتی می‌شود فتنه که فصل الخطاب نیست. خوب در این صورت همه چیز مشتبه می‌شود! (۲۵: ۵۸)، حتی اگر ولایت باشد ولی زنده‌اش نباشد، باز هم فتنه می‌شود. فتنه وقتی فتنه می‌شود که هنوز یک عده‌ای می‌خواهند بفهمند اگر امام این موقع بود چه کار می‌کرد؟! متوجه هستید؟ این خیلی به بیراهه رفتن است که اگر امام این موقع بود چه کار می‌کرد. چه می‌دانیم امام این موقع بود چه کار می‌کرد؟! خوب الآن این فرد امام است، مثل این که ما بنشینیم زمان امام سجاد بگوییم، اگر حضرت علی بود الآن چه کار می‌کرد؟ ما چه می‌دانیم؟ اصلاً ما چه کار داریم که او چه کار می‌کرد؟ اصلاً تداوم اهل بیت به خاطر این است که شما بدانی همیشه امام داری، الآن امام سجاد داری الآن امام این کار را می‌کند، نه این که الآن بنشینیم ببینیم آن موقع ائمه چه کار می‌کردند؟ مگر کسی می‌تواند بنشیند رفتار امیرالمؤمنین را بررسی بکند، بعد بگوید امام موسی بن جعفر چه کار می‌کرد، عمراً اگر کسی بتواند این را تعیین بکند! به عنوان آدم متدبر در تاریخ عرض می‌کنم که کسی با بررسی رفتار فقط امیرالمؤمنین نمی‌تواند بگوید امام موسی بن جعفر در این زمینه باید چه کار می‌کرد! نمی‌تواند بگوید. نمی‌شود این‌ها را با تمام جزئیاتش مشخص کرد.

جامعه‌ای که اقتصاد او به دست کفار باشد جامعه‌ی مشرک است

آن وقت است که «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً» توصیه نیست، این توصیف است. «يعبدونني»؛ آن موقع است که این جامعه به عبودیت من رسیده که «لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً» واقعاً هم جامعه‌ی بی‌شرک است. ببینید در جامعه‌ای که ما همه رو به قبله داریم نماز می‌خوانیم ولی ولایت‌مان به دست کارتل‌های اقتصادی فلان صهیونیست است، ولایت‌مان به دست این که چه کار باید بکنیم به دست اوست، این جامعه مشرک است. چرا فکر می‌کنید این جامعه موحد است؟ مگر دستورات خدا فقط برای نماز خواندن بوده؟

توحید یعنی حرکت در مسیر حکومت ولایی

یک بحثی آقای منتظری دارند در همین کتاب ولایت فقیه‌شان، خیلی بحث خوبی است «ما يستدل به بضروره الحکومه الاسلامیه» یک فصل مشبعی بحث می‌کنند که اصلاً شما این احکام الله را همه را نگاه نکنید معلوم است یک چنین بحثی باید باشد! مگر دستورات خدا منحصر در این است؟ خدا جنگ دارد، صلح دارد، قضاوت دارد، حکومت دارد، حاکمیت دارد، همه‌ی این‌ها را خدا دارد، خوب آن‌جا چطور اعمال ولایت الله می‌خواهد بکند؟ اگر جامعه‌ای به جامعه‌ی ولایی برسد به جامعه‌ی توحیدی رسیده. جامعه‌ی توحیدی جامعه‌ای نیست که همه‌شان نماز شب می‌خوانند. این شبهه را باید دفن کرد! آدم موحد این آدمی نیست که اپلای (اخذ پذیرش از کشور خارجی) می‌کند، می‌رود خارج از کشور و آن‌جا زیارت عاشورا و دعای کمیل می‌خواند! خیلی باحال است اگر چنین آدمی فکر کند که من به توحید رسیدم! با این‌که رسماً دارد یک کاری را برای مشرکین انجام می‌دهد و دارد حرکتی در جهت منافع مشرکین انجام می‌دهد!

این‌ها حتی در علوم اجتماعی‌شان که آدم پیگیری می‌کند، می‌بینید اگر دارند به کسی فاند (بورس) می‌دهند، قطعاً آن آدم یک پروژه‌ی اجتماعی را برداشته که این پروژه روی مغز فلسطینی‌ها است. مثلاً راجع به دیکود (رمزنگاری) به او fund می‌دهند. من عرض کردم این‌ها سنتی حساب می‌کنند، ولی اگر دیدی هزار دلار هزار دلار دارند خرج می‌کنند بدان که یک چیزی وجود دارد! یک جایی چیزی هست! لذا گفتم درباره منصور دوانیقی، که این منصور پنج زاری است. دانق همین کوچک‌ترین واحد سکه را می‌گفتند. این از بس که خسیس بوده به او می‌گفتند منصور دوانیقی. این آن موقع وقتی میلیونی بابت مبارزه‌ی با اهل بیت خرج می‌کند بدانید خبری هست که این دارد این قدر خرج می‌کند! این دانشجوی می‌رود خارج و بعد هم ما هم می‌ترسیم بگوییم این آب به آسیاب مشرک ریختن است؛ چون می‌گویند نه آقا!

رسماً اهل بیت می‌گفتند به خدا اگر شما نبودید «لَمَا سَلَبُونَا حَقَّنَا»؛ حق ما اهل بیت را سلب نمی‌کردند. شما می‌روید خدمت می‌کنید حق ما اهل بیت دارد سلب می‌شود. می‌روید می‌بینید

نیروهای متخصص فراوان دارد در آنجا خدمت می‌کند! این را می‌دانید که پایه‌های شرک را بچه شیعه‌ها مسلمان‌ها، اعراب دارند سفت می‌کنند؟! این‌ها پایه‌های شرک و استبداد و تفرعن در عالم را دارند محکم می‌کنند. بعد حالا می‌رود برای خودش دعای کامل می‌خواند، زیارت عاشورا می‌خواند، سینه می‌زند، فلان می‌کند. فکر می‌کند این توحید است! این که توحید نیست! توحید این است که شما حرکتی نکنید در جهت یک حکومت ولایی!

آن موقع است که ببینید این‌ها توصیه نیست، «یعبدوننی» وقتی به این جا می‌رسند می‌شود «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»؛ در این صورت است که می‌رسد به یک جامعه‌ی موحد بی‌شرک، که این در حقیقت بحث شرک‌های اجتماعی است یعنی بحث در فضا و کانتکست بحث اجتماعی است. جامعه‌ی بی‌شرک یک چنین جامعه‌ای است.

«وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ کسانی هم که بعد از این کار کافر بشوند بعد از این که یک جامعه‌ی این طوری اتفاق افتاده، این نسبت به این کافر بشود، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ قطعاً این‌ها که خارج می‌روند فاسق هستند! مگر این‌که، مگر این‌که، مگر این‌که یک علمی هست که فقط و فقط دست این‌ها است که باید رفت و از این‌ها یاد گرفت و در سر خودشان کوبید، مگر یک چنین چیزی بوده باشد وگرنه هیچ توجیه دیگری ندارد! بعضی‌ها هم خام فکر می‌کنند الان موضوع این فرار مغزها و کله‌پاچه‌ها به سمت فلان، این همان «اطلبوا العلمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ»^۲ است! این قدر آدم ساده باشد که فکر کند این حرکت موضوعاً «اطلبوا العلمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ» است! اصلاً در قرآن معنی مهاجر را ببینید! هجرت به سمت ولی خداست.

هجرت در فرهنگ قرآن کار فیزیکی نیست!

(سؤال) ما یک موقع کاملاً مفهوم هجرت را در اردوهای جهادی واکاوی کرده بودیم و گفته بودیم هجرت دقیقاً برای تشخیص ولی زمان است و آب ریختن در آسیاب ولی زمان. این اسمش هجرت است، حتی کار فیزیکی هم نیست یعنی راه رفتن فیزیکی هم نیست! چون ممکن است یک

نفر راه فیزیکی نرود، وگرنه از عظمت آدم‌های مهاجر کاسته می‌شود که همه‌اش بگوید کسانی مؤمن حقیقی هستند که «هاجَرُوا وَجَاهَدُوا»، پس مؤمن حقیقی فقط باید راننده اتوبوس باشد! اگر یک جایی بنشیند او مهاجر نیست؟ نه! مهاجر کسی است که در حقیقت به سمت ولی خدا دارد حرکت می‌کند. به داستان عبیدالله بن زراره مراجعه کنید.

تربیت آدم‌های ولایی از خانواده شروع می‌شود

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (نور: ۵۶) این‌ها همه‌اش بحث دارد.

می‌ترسم از بحث‌مان دور بشویم. اقامه‌ی نماز و ایتای زکات هم در همین فضا است.

یک دفعه آیه‌ی ۵۸ به یک بحث خانوادگی می‌رسد که یک **طرح جامعه‌ی ولایی** را تأمین می‌کند. تربیت این جامعه‌ی ولایت از کجا صورت می‌گیرد؟ چطوری باید آدم‌ها ولایی تربیت بشوند؟ در خانواده در درجه‌ی اول. در درجه‌ی اول خانواده براساس یک خانواده‌ی ولایی باید شکل بگیرد. چطوری؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الْوَالِدِينَ»؛ باید اذن بگیرند، چه کسانی؟ کسانی که «مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ»؛ کسانی که بالغ هم نشدند. چه کسی باید به این‌ها یاد بدهد که اذن بگیرند؟ مخاطب این آیه پدر و مادر است، والدین است که به این‌ها یاد بدهید که اذن بگیرند. ببینید بحث اذن. اذن برای جایی است که یک محوری وجود دارد به عنوان رئیس که شما باید اذن بگیرید. «وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»؛ سه بار باید این‌ها بیایند از شما اذن بگیرند «قَبْلَ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ»؛ سر ظهر که لباس‌ها را در آوردید، یک کم خفیف‌تر دارید در خانه می‌چرخید، «وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ»؛ سه بار این‌ها باید اجازه بگیرند، چه کسانی؟ کسانی که «لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ» این‌ها باید بیایند اذن بگیرند. «ثَلَاثَ عَوْرَاتٍ لَكُمْ»؛ این‌ها سه وقت اختصاصی هست. این سه وقت صرفاً جنسی نیست. سه وقت اختصاصی هست که این سه وقت برای خودتان هست. این‌جا انگار اتاق **هیئت رئیسه** است که این بچه‌ها وقتی می‌خواهند وارد بشوند باید بیایند اذن بگیرند. الآن مدیریت‌هایی در خانواده صورت می‌گیرد

که اصلاً به بچه یاد نمی‌دهند و اصرار نمی‌کنند که بچه در کارهایش باید بیاید اجازه بگیرد! خانه که باغ وحش نیست! باید بالأخره شما بابت یک کار، اگر کار کار ویژه‌ای است باید اجازه بگیری. این **مدیریت و ریاست خانواده** باید تأمین بشود. وقتی که در خانواده، در اولین و خردترین نهاد اجتماعی اذن گرفته نمی‌شود و مفهوم ندارد، آن موقع در بزرگترینش هم مفهوم ندارد! اگر جامعه‌ای بخواهد ولایی باشد، از خانواده باید ولایی باشد.

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ»؛ بعد از این سه وقت اشکال ندارد. ما نمی‌خواهیم جامعه را رئیس‌بازی کنیم، نه! «طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ دور هم طواف بکنید. این‌ها دور همدیگر طواف می‌کنند؛ یعنی با هم می‌چرخند یعنی جامعه جامعه‌ای نیست که یک رئیس کلی دارد که اصلاً هیچ کاری به زیردستان ندارد! جامعه‌ی خانواده دارد به صورت ریاست مطلق استبدادی دارد اداره می‌شود! نه! ولی معلوم باشد، ضمن این‌ها که این‌ها «طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»، این خانواده رئیس دارد، ولی دارد.

اصلاً ببینید در دین دو سه جا بیشتر ولایت از طرف خدا جعل نشده و می‌دانید اصل بر عدم ولایت است. این‌ها را فقها بحث می‌کنند که اصل بر عدم ولایت است؛ یعنی هر جا شک کردید ولایت هست یا نیست، نیست. جایی که ولایت جعل شده یکی **ولایت پدر در خانواده** است، یکی **ولایت همسر** است، و یکی هم **ولایت فقیه بر امور اجتماعی** بر آن اموری که ولایت دارد. این ولایت‌ها را جعل کردند؛ چون قرار است شما توحیدی عمل بکنید.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ»؛ ببینید خدا چطور دارد تبیین می‌کند؟! حالا آیا مسئله سر این است که حالا این بچه‌ها بالغ شدند یا نشدند؟ یعنی بحث بلوغ فکری یا عدم بلوغ فکری است؟ نه بابا! بلوغ فکری هم باشد این خانه رئیس دارد. بحث این نیست که آیا این‌ها «لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ» هستند، هنوز به حد حلم و خرد نرسیدند، پس این‌ها باید بیایند اجازه بگیرند؟ و بقیه مثلاً آن‌هایی که خردمند و خردورز هستند و این‌ها و به حد بلوغ رسیدند، این‌ها این‌ها اجازه احتیاج نیست؟! نه بابا! در این

فرضش هم باید بیایند اجازه بگیرند؛ چون خانه رئیس دارد. «وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا»؛ حُلْم هم اتفاق بیفتد این‌ها باید بیایند اجازه بگیرند. «كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» الآن همین این عبارت شما را یاد کدام آیه انداخت الآن؟ به یاد همان آیه «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» این‌ها تشابهاتی است که این آیه را گره می‌کند به آن بحث؛ یعنی با «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...» می‌بینید که گره تشابهی است که هم در خود متن از لحاظ محتوایی دارید می‌بینید، و هم در واژگان آوایی گاهی اوقات گره را ایجاد می‌کند که الآن وقتی من می‌گویم این آیه به چه ربط دارد؟ می‌گویید همان «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» این همان گره ذهنی است که در آیه تولید می‌شود.

جامعه اسلامی جامعه‌ی درهم تنیده رفاقتی است

باز دوباره «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ»، بعد می‌آید آیه‌ی ۶۱ در فضای جامعه، ضمن این‌که می‌خواهد آن «طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» و این حُسن رفاقت را نشان بدهد، نمی‌گویم یک جامعه‌ی جدای از همدیگر! نه! اتفاقاً می‌گوییم جامعه‌ای که به‌شدت در همدیگر تنیده است، این قدری که آیه دارد که شما بروید از خانه‌های همدیگر بخورید! از خانه‌های عموهای‌تان بی‌اجازه نه با اجازه! وگرنه با اجازه از خانه‌ی همه می‌شود خورد! نه! این‌ها برای بی‌اجازه‌اش است. این‌ها فتوا است. این‌ها بی‌اجازه است؛ یعنی از بیوت آباء‌تان، امهات‌تان، اخوانکم، بیوت اخواتکم، بُیُوتِ أَعْمَامِكُمْ، بُیُوتِ عَمَّاتِكُمْ، بُیُوتِ أَخْوَالِكُمْ، بُیُوتِ خَالَاتِكُمْ... با یک تفصیل خاصی هم دارد گفته می‌شود آدم می‌گوید اصلاً بگو مثلاً کلهم اجمعین! ولی با یک تفصیل خاصی می‌گوید که از شما خانه‌های همدیگر می‌توانید بخورید، از خانه‌های برادرتان، خوهرتان، از بیوت خالاتکم «أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ» (نور: ۶۱)؛ رفیقی که کلید خانه‌شان دست شماست؛ یعنی این قدر شما با همدیگر ندار هستید، کلید خانه‌اش دست شما است، شما برو سر یخچالش بخور، مشکلی نیست! من نمی‌گویم یک جامعه‌ای که چنان تفکیک‌های فلان در آن باشد که...، مثلاً در این اردوی جهادی می‌گفت: آقا

بخشید ما پایمان را در دمپایی شما کردیم. رسید به ما، گفتم: این چه حرف‌هایی است می‌زنی؟! خوب حالا پایمان را در دمپایی یک نفر کردیم، خوب کردیم که کردیم! یعنی این قدر ما با هم رابطه نداریم که پایمان را بکنیم در دمپایی همدیگر؟ و باید اجازه بگیریم از همدیگر بعدش هم از همدیگر حلالیت بطلبیم؟ این قدر ما نسبت به هم بیگانه هستیم؟ گفتم آن جا که از خوبی این بچه‌ها است که دارند حلالیت می‌خواهند ولی این درست نیست! این چه فضای اجتماعی است که پایمان را در دمپایی همدیگر کردیم باید برویم چه بکنیم. ما کمربندمان پاره شده بود رفتیم از حجره‌ی طلبه‌ها دزدیدیم با آن نماز هم خواندیم. مشکلی نیست که! یعنی ما این قدر با همدیگر حق نداریم که من کمربند ندارم حالا یک کمربند آن جا افتاده حالا برای چه کسی است، من بیایم جار بزنم این کمربند برای چه کسی است خوب آن کمربند را برمی دارم می‌گذارم روی کمرم. یعنی این قدر ما نسبت به همدیگر حق نداریم که باید این فاصله‌ها، ببینید خیلی از این عذرخواهی‌ها، معذرت خواهی‌ها، فاصله‌ها باید کم شود.

یک عده به امام صادق می‌گویند که ما در جامعه‌مان خیلی با هم رفیق هستیم، گفتند: این قدر شده که دست در جیب همدیگر بکنید مایحتاجشان را بردارید به همدیگر نگوید؟ گفتند: نه! گفتند: پس هنوز خیلی با همدیگر رفیق نیستید. جیب ما و جیب شما ندارد! حالا یک پولی است به شما دادند پول را بیاور این وسط بخوریم، بخوریم لذت ببریم. این جامعه یعنی در کوچکترین نهادها باید این گونه بشود. حالا ببینید این می‌خواهد اتود این را از کنارش بردارد، ۱۰ بار می‌گوید: بردارم؟ بابا این کارها چیست بردار بنویس این چیزها اصلاً مهم نیست.

(سؤال) بله باید جامعه به این حد برسد. اگر یک نفر گفت آقا من راضی نیستم دیدید. برداشتی بیاور من راضی نیستم دیگر این‌ها برای بچه دبستانی‌ها هست. گاهی اوقات مثلاً خط کش من است، پاک کن من است گاز زد نمی‌دانم آن را چه... این‌ها کارهای بچه دبستانی‌ها است که مثلاً آقا این پاک کن ما را گاز زد. باید

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً»؛ گروه گروه بروید بخورید. فقط سلام بکنید.

ببینید «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» خدا این آیات را می‌آورد برای این که تعلق بکنید بیندیشید چه جامعه‌ای جامعه‌ی دینی متوقع است؟ و به باید چه جامعه‌ای آدم رسیده باشد.

حالا از آن بحث خانوادگی شروع می‌کند با یک شیبی از یک بحث اجتماعی می‌آید، بحث اذن در خانواده را مطرح می‌کند، یک دفعه می‌آید، حالا آیه را ببیند. حالا مسئله‌ی اجتماعی، حالا ولایت در اجتماع «انما المؤمنون» حالا این‌ها کسانی هستند که «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ» این‌ها مؤمنون کسانی هستند که ایمان آوردند وقتی روی یک امر جامعی هستند باید بیایند اجازه بگیرند اگر می‌خواهند بروند. حالا جنگ شده، این شده، آن شده، اگر نمی‌خواهی بیایی، سرت را نینداز پایین همین‌طور برو. بیا اجازه بگیر. این بود که ما در این مسافرت‌های جهادی گفتیم که بابا می‌خواهی نیایی، می‌خواهی بروی باید بیایی از رئیس مسافرت اجازه بگیر می‌روی. به تو در خانواده این‌ها را یاد نداده‌اند؟ می‌آیند اجازه می‌گیرند می‌روند. این الآن مسئول مسافرت است. وقتی که این‌طور عمل نمی‌کنیم آن موقع جامعه... اگر این مسئول مسافرت جهادی حرفش فصل الخطاب شد، می‌بینید که مسافرت راحت می‌شود رفت، خانواده راحت می‌شود، جامعه راحت می‌شود. راحتی در جامعه‌ای است که براساس اذن آن مسئول دارد انجام می‌شود، حالا نمی‌گوییم آن‌جا ولایتی است که جعل شده در مسافرت‌ها ولی در حقیقت کدی است که آدم می‌تواند این کد را بگیرد و در آن‌جا هزینه بکند، بداند که وقتی که می‌خواهد بیاید مسافرت وسط مسافرت باید از مسئول مسافرت اجازه گرفته باشد، می‌خواهد برود باید اجازه بگیرد، می‌خواهد سر کار نرود باید اجازه بگیرد. خوب ما این‌جا هونگ نبودیم، کار این‌جا تعریف کردیم که انجام بدهیم، متناسب با این تعداد این پروژه‌ها را گرفتیم بعد شما همین‌طور رها کردید، نمی‌آیم؟! مثلاً خوابم می‌آید، لذا نمی‌روند تا این که «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» باز دوباره تأکید می‌کند کسانی که می‌آیند اجازه می‌گیرند این‌ها

هستند که... بعد از این طرف هم به ما می‌گویند «فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ» اجازه بده و استغفار کن استغفار کن برایشان چون که این‌ها بالأخره در امر جامعی نبودند. حالا بالأخره با اذن تو هم وقتی نبودند. این است که «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً» که می‌فهمیم که معنی‌اش فقط این نیست که رسول الله را البته این جزء تطبیقاتش هست که رسول الله را شبیه خودتان نخوانید با یک احترام نگو حسن، نگو نمی‌دانم چه، بگو یا ایها النبی، یا ایها الرسول این‌طور بگو. رسول را «كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً» نگویند این جزء تطبیقات این بحث است وگرنه در این‌جا رسول را این‌طور فکر نکن و او را نخوان مثل این‌که خودتان رابطه دارید با خودتان. این‌که شبیه خودتان نیست، این در جایگاهی قرار گرفته جایگاه اذن است باید یک کاری را می‌خواهی بکنی اذن بگیری، نمی‌خواهی بکنی اذن بگیری این‌جا. رسیدن به این جامعه این‌گونه است.

حالا جواب آن سؤال هم این می‌شود که حتی بحث اولوا القربی و انفاق به ذوی القربی و همه این‌ها در پرتو همان نظام توحیدی ولایی است؛ یعنی تربیت از کوچک‌ترین و پایین‌ترین نهاد اجتماعی شروع می‌شود تا به آن نظام بزرگ ولایی برسد. آن موقع آن‌جا بحث ذوی القربی است و درست است و همه‌ی این‌ها هم درست است منتها با این زاویه خوب است که نگاه بکنیم.

(سؤال) فی سبیل الله کلا یک عنوان عامی است

(سؤال) این «فی سبیل» قید «والمهاجرین» است. آن موقع اگر این‌طور بشود یک تفکیکی می‌شود واقعاً. اصلاً خود همین آیه‌ای را که بحث ذوی القربی است، شما نگاه بکنید در چه بحثی گفته شده؟! در همان بحث ماجرای افک است که وقتی یک عده شروع کردند گفتند که خوب وقتی قرآن این‌ها را مورد عتاب قرار داده ما هم طردشان می‌کنیم. این‌جا گفتند: این‌ها را از جامعه طرد نکنید. این‌ها را از جامعه «وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ» (نور: ۲۲) یعنی در همین فضایی که از اجتماع مسلمین دارند طرد می‌شوند می‌گویند این «أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ» کوتاهی

نکنند از این که بدهند به چه؟ «أَنْ يُؤْتُوا أَوْلِيَ الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا» خدا بخشیده شما هم ببخشید «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟ پس شما هم ببخشید! بگذارید این جامعه از این حالت دو دستگی خارج بشود. یک خطایی کردند خودشان هم فهمیدند، دیگر یک عده برنگردند حالا کاسه‌ی داغ‌تر از آتش یک کاری بکنند که این جامعه به تفرقه دچار بشود.

دین فردی به درد قیامت می‌خورد

دین جمعی به درد دنیا و آخرت می‌خورد

به هر جهت شما مجموعه‌ی آیات را نگاه بفرمایید می‌بینید که یکی از انفاق‌ها و صدقات مهم این است و جامعه، جامعه... جامعه‌ی توحیدی به شدت در قرآن مورد نظر است و حال آن که تدین ما تدین فردی است. این طور تدین به درد قیامت می‌خورد، به درد دنیا نمی‌خورد. به درد قیامت می‌خورد که «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» (مریم: ۹۵) یعنی آن‌جا اقتضایش فرد است. این‌جا اقتضایش اجتماع است؛ لذا این تقواها فردی فردی به درد قیامت رفتن می‌خورد به درد دنیا نمی‌خورد که البته با این تقوای فردی به بسیاری از مواهب قیامت هم نمی‌رسد! آیا انسان در جامعه‌ای امن با انواع امنیت می‌تواند زندگی بکند، رشد بکند و حتی عبادت بکند یا در جامعه‌ی نا امن؟ خوب در جامعه‌ی امن. می‌بینید الآن با تمام زوری که تمام معلم و فلان و این‌ها می‌گذارند شرایط به مراتب سخت‌تر از زمان جنگ است. زمان جنگ اصلاً لزومی نداشته این بچه‌ها را خیلی تربیت کنند. بچه‌ها خودشان در فضای جامعه تربیت می‌شدند؛ چون فضای امنی بود با این که امنیتی نبود جنگ بود، لذا در این فضا تربیت هم راحت‌تر است، ولی الآن بابت تربیت هر نفر می‌بینید که n نفر دارند زحمت می‌کشند باز هم آن نتایج گاهی اوقات حاصل نمی‌شود این‌ها به دلیل فضای امن و فضای غیر امن است

خلاصه این که چیزی که در مقابل ولی الله می ایستد، هوی است. اصلاً در مقابل خدا چیزی که می ایستد هوا است و چیزی که می تواند این را درست بکند توحید است، توحید به معنای واقعی کلمه و چیزی هم که آدمها می خواهند از زیرش فرار بکنند می آیند زمینهی بحثهای اعتقادی را به نحوی درست می کنند.

این حرف حرف مهمی است. شما بدانید که در پشتوانهی بسیاری از علوم، یک هوی قرار گرفته؛ آمده این را طراحی کرده تا به صورت یک مقاله‌ی علمی جلوه بکند، ولی هوی است و می آید آن بحث اعتقادی را در پشتوانه‌اش می کند که مسیح نمی دانم چیست ملائکه این طور هستند آنها آن طور هستند! برای همین است که بحث اعتقادی توحید را شما در میانه‌ی همین طور بحثها شما می بینید.

صلوات!

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۷، ص: ۱۳۸.

۲ - بحار الأنوار، ج ۱، ص: ۱۷۷.